



۲۰۱۳/۰۷/۱۳

عبدالعلی نور احراری

پاسخی به جناب مسعود فارانی قسمت سوم بدنبال گذشته

جناب مسعود فارانی زیر عنوان «تذکراتی بر پندار نقد آقای نور احراری» به پاسخ من نوشته اند: «نوشته گویا نقد... احراری را خواندم و تعجب به من دست داد که چرا تم یا موضوع اصل نوشته مرا نادیده گرفته و به فرعیات پرداخته اند.» اول پیمانه و درد:

صادقانه باید عرض کرد که این بنده خدا بار اول بود که کلمه دو حرفی "تم" را فقط در عبارت فوق دیده ام، ناگزیر به فرهنگ مراجعه کردم و دانستم که این کلمه فرنگی، یا فرانسوی است که اکنون (از طریق کشور همسایه ما ایران) وارد قلمرو زبان دری ما می گردد، اگر قبلاً ایرانی ها آنرا بکار برده باشند، بنده اطلاعی نداشتیم و ندارم. چه خوب که لغت نوی به زبان ما انداخته شد. آیا معادل آن در زبان دری وجود ندارد؟

سپس جناب فارانی می نویسند: «تم اصلی مقاله من تفاوت شعر از نظم بود. . جناب احراری با غضب، مولانا جامی را غیر مستقیم فوق البشر دانسته که عاری از خطا بوده است. خصوصیت اشخاص سطحی نگر در اینست که اگر کسی در نظرش خوب جلوه کند فوق البشر می شود و اگر در نظرش بد خورد تحت البشر و از میانه البشر هرگز خبری نیست. . اگر کسی میخواهد متنی را به نقد و بررسی بکشد اول باید "تم" اصلی متن را پیدا کند.»

این راهم این نگارنده (احراری) اعتراف میکنم که ("تم" اصلیب) متن مقاله شما را نتوانستم پیدا کنم، و حتی در آن - تم فرعی- هم نیافتم، چه رسد به "تم اصلی" - زیرا در آن مقاله که سخنان خود را با سخنان دیگران آمیخته بودید، چنان درهم و برهم و نامربوط می نمود که گپ از "تم" گذشته بود و معلوم نبود که آنچه را شما "تم" تصور کرده بودید، "تم" سخنان شما بود یا "تم" سخنان دیگران؟ بهتر است آنرا مضمونی «تم در تم» نامید و از این موضوع گذشت. اینکه آقای فارانی می نویسند که من (احراری) مولانا جامی را غیر مستقیم "فوق البشر" دانسته ام که عاری از خطا بوده است، سخنی جالب است.

اعتراف دیگر اینست که من (احراری) معنی کلمه "فوق البشر" را ندانستم، ناگزیر به بخش های ترکیبی لغات عربی فرهنگ مراجعه کردم و در آن کلمات: فوق التمام، فوق الذکر، فوق السماء، فوق الطاقه، فوق العاده و فوق القلتین را پیدا کردم، ولی از "فوق البشر" خبر نبود، چه رسد به "تحت البشر" و "میانه البشر" که همه اینها نه در قاموس ها معنی دارد و نه مفهوم - افزون بر آن در کلمات ترکیبی عربی این اصل باید مراعات شود که هر دو کلمه باید عربی باشد، در حالیکه "میانه البشر" جزء اول آن "میانه" دری و "البشر" عربی است که این نوع ترکیب غیر متجانس از لحاظ دستور عربی غلط است، چه رسد به معنی و مفهوم آن. هرکس در برابر کلمات و ترکیباتی که بکار می برد باید به این اصل توجه کند که آنها شناخته شده و دارای معنی ای باشند که برای خواننده مفهوم یا قابل فهم باشند، و نباید از خود لغاتی وضع نماید که مثال (المعنی فی بطن شاعر) را بیاد بیاورد. از جانب دیگر از کجای نوشته من این تصور پدید می آید که من مولانا جامی را عاری از خطا گفته باشم؟ من فقط همان تهمت های ناروایی را که آقای فارانی بر او بسته بود، رد نموده ام. چگونه می توانید این ادعا را که خود خلق کرده اید، آنرا به اثبات برسانید؟

آقای فارانی می نویسند:

«اگر اشتباهات دوره شباب و نوباوگی مولانا (جامی) بکسی برخورد داشته باشد، مشکل من نیست... از اینرو می بینم که محترم احراری در باغ تشریف ندارند و کاملاً از موضوع خارج اند، زیرا در نوشته من از شخصیت جامی بزرگ چنین یاد نشده است... تا اینکه جامی ناچار شد و به سرودن اشعاری دست زد که واقعاً در نوع خود بی نظیر هستند.»

جمله مودبانه جناب فارانی که «احراری در باغ تشریف ندارند» در سراسر مقاله شان چندین بار تکرار شده است. مراد آنست که من به اصطلاح ایشان به "تم" وارد نشده ام. خوشحالم از اینکه در باغ تشریف ندارم، تا کنون می کوشیدم بصورت علمی و با استناد بر فرهنگ ها مسایل را مطرح کنم، پس از این خواهم کوشید که چون در باغ تشریف ندارم و در بیرون باغ یا در کوچه باغ قدم می زنم، مسایل را (کوچه باغی) بیان نمایم تا شاید بهتر مفهوم جناب

د پانوی شمیره: له ۱ تره

افغان جرمن آن لائن په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دلیکنې دلیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولې

فارانی شود. هیچیک از ما عصر مولانا جامی را دریافته ایم که در باره اش داوری یا قضاوت شخصی نمائیم، آنچه در مورد وی می نویسیم اخباری است که از پیشینان بما رسیده است، چنانکه در مضمون قبلی خود همه منابع و مواذی که مولانا را بما می شناساند معرفی کرده ام.

جناب فارانی! جناب شما که خویشتن را در باغ تصور می کنید و این بنده را خارج باغ، بطور کوچه باغی از شما سؤال می کنم که همین ادعا را که "جامی ناچار شد به سرون اشعاری دست زد که در نوع خود بی نظیر هستند" از کدام منبع یا مأخذ گرفته اید؟ کدام کس جامی را رهنمون شده که جامی اشعاری بهتر بسراید؟ و چه عاملی او را به این امر به اصطلاح شما مجبور کرده است؟ بفرمائید جواب بگوئید! چون جوابی ندارید، بهتر است به اشتباه خود اعتراف نمائید.

آقای فارانی به ادامه می نویسند: «چرا از جامی مثال آوردیم؟ به خاطری که شخص توانایی مثل جامی را نشان داده باشیم که چگونه از خامی به کمال پختگی رسیده است.» کلمه "خامی" را طوری که در مضمون قبلی نوشته بودم برای اولین بار بنا بر تعصب مذهبی شاه اسماعیل صفوی در باره (جامی) بکار برده، حال جناب فارانی دانسته یا ندانسته از شاه اسماعیل صفوی پیروی و دنباله روی می کند. باز از جناب فارانی سؤال می شود که مأخذ این گفتار شما که "جامی از خامی به پختگی رسیده است" کدام است؟ آیا این ادعا جزء سخن شاه اسماعیل است؟ شاه اسماعیل این سخن را از روی تعصب مذهبی گفته است، شاید شما از روی تعصب عقیدتی چنین بهتانی برخاتم الشعراء (جامی) می بندید. مثل مشهور است که می گویند: «سخن را چو گفتی، دلش بیار!» شما یکسره بی دلیل سخن می زنید و آن هم متکی بر پندار نادرست خود تان.

جناب فارانی ادامه میدهند:

«احراری هنوز مفهوم شعریت را که در فرهنگ وجود دارد نمی دانند و سرگردان در فرهنگ ها می خواهند آن مفهوم را دریابند - فرهنگ هائی که خود کامل و جامع نیستند - جست و جوی ایشان به آن می ماند که کسی مفهوم عشق بازی را در فرهنگ ها جستجو کند.»

من (احراری) در مضمون قبلی گفته بودم که اولین کسی که مسئله فرق بین شعر و نظم را مطرح کرد (ملک الشعراء بهار) بود. گروهی نظری را پسندیدند، ولی این نظر مقبولیت همگانی نیافت و لغت "شعر" لغتی مجعول است که در هیچ فرهنگی نمی توان آن را پیدا کرد. طوریکه قبلا از جناب فارانی پرسیده بودم که شما یک موردی را پیدا کنید که کسی قبل از (بهار) این موضوع را مطرح کرده باشد، باز هم سؤال گذشته را از ایشان تکرار می پرسم. ایشان باید بدانند که هر کلمه یا لغت از خود معنی و مفهوم و تعریفی دارد، این معانی و مفاهیم و تعریف ها را جز در کتب لغت یا فرهنگ ها در کجا می توان جست و جو کرد؟ کسی که اندک سواد داشته باشد این مسئله را می داند، البته عشقبازی هم تعریفی دارد و در فرهنگ ها تعریف شده است. اینکه جناب فارانی می فرمایند "فرهنگ ها جامع نیستند" چنین مفهومی ارائه می نماید که جناب خود شان جامعتر از فرهنگ ها و قاموس ها می باشند، پس چرا جناب عالی یک فرهنگ جامع و کاملی تألیف نمی کنند؟

جناب فارانی سپس می نویسد:

«و نپرسید که عشقبازی با شعریت چه ارتباط دارد، متبتم که شما همین سوال را به اساس شیوه کاری تان مطرح خواهید کرد که در آن صورت جز تبسم دیگر از من توقع نداشته باشید.»

اینجانب (احراری) نظر به شناختی که از جناب فارانی پیدا کردم، تبسم نه، بلکه از ایشان خنده قهقهه توقع داشتم، ولی ایشان به تبسم اکتفا کردند. آیا جناب فارانی گاهی به فکر بینندگان و خوانندگان این سایت جهانی و پر بیننده بوده اند که آنها از خواندن مطالب گهر افشان شان چه حالتی داشته اند؟ نمونه گونه از بیانات قبلی شان مثال هایی می آورم:

جناب فارانی گفته بودند: «کسانیکه از وسایل مدرن مثل سگریت، عصا و عینک استفاده می کنند...» آیا سگریت وسیله است و اگر وسیله گفته شود باید آنرا وسیله مرگ تدریجی نامید.

جناب فارانی نوشته بودند: «ناظم را از همین لحاظ چون غریبان با شاعر تفریق نمی کرد...» آیا زبان و ادب فارسی را به خاطر اینکه مردم آن از وسیله سگریت که یک پدیده غربی است استفاده می کنند، باید این مردم را تابع زبان و ادب غرب دانست؟

جناب فارانی نوشته بودند: «شاعر توانا در کنار علم لدنی باید اندوخته های علمی دیگر کسب کرده باشد...» مگر علم لدنی را می توان علم کسبی خواند؟ از مثال ها به همین تعداد اکتفا می شود.

جناب فارانی، شما بایست از نشر این بیانات سفسطه گویانه تان می گریستید، نه اینکه به تبسم بسنده می کردید، بلکه تبسم و قهقهه را به خوانندگان مضمون خود وا می گذاشتید.

جناب فارانی به پاسخ اعتراض من که برای شان حالی ساخته بودم که "علم لدنی" علم کسبی نیست که آنرا بتوان فرا گرفت و خداوند آنرا فقط به پیامبران خود ارزانی داشته است، چنین پاسخ داده اند: «یعنی در کنار علم ذاتی که دارند باید اندوخته های علمی کسب کرده باشند...» بعضی کسان که نمی خواهند به سخن حق تسلیم شوند، می کوشند که با بازی الفاظ از موضوع طفره بروند، ولی جناب فارانی می خواهند اشتباه و غلطی فاحش خود را با اشتباه و غلطی فاحش دیگر جبران نمایند، چنانکه از "علم ذاتی" سخن به میان آورده اند.

از ایشان سؤال می شود که "علم ذاتی" کدام علم است؟

علم یعنی دانستن و دانش، و این یک امر کسبی است، انسان بذات خود نادان دنیا می آید و سپس از محیط پیرامون و ماحول خود می آموزد که همین آموختن وی علم اکتسابی است. علم ذاتی خاص برای خداوند است نه برای غیر او، و علم خداوند عین ذات اوست. کاش پیش از آنکه دست به قلم می بردیم اندکی می اندیشیدیم که چه می گوئیم و چه می نویسیم.

جناب فارانی در مضمون اولی خود مطالبی بیان داشته بودند که چهل پنجاه سال قبل توسط آقای هاشم رضی در مقدمه دیوان جامی بیان شده بود. من برای شان ایراد گرفتم که این سخنان، سخنان شما نیست، بلکه از آقای هاشم رضی است. اکنون جناب فارانی به جواب من نوشته اند:

«من بیدختانه تاکنون به اسمی بنام (هاشم رضی) که آقای احراری ادعا می کنند، معرفت ندارم و جناب ایشان را نمی شناسم.»

جناب فارانی می نویسند که مأخذ بیانات شان کتاب دیگری بنام "شعر و شاعران از دیدگاه نورالدین عبدالرحمن جامی" اثر دکتر جلیل تجلیل بوده است. هر چند من این کتاب را ندیده ام، ولی مشکل آقای فارانی این است که جناب شان بدون آنکه توجه نمایند که مطالب کتاب مذکور از مقدمه دیوان کامل جامی به قلم رضی برگرفته شده، آنرا بنام خود آورده اند. اصول نگارش به همگان معلوم است که هرگاه از اثری اقتباس می شود باید در بین گیومه ها (" . . . ") ارائه شود و نام مأخذ نیز ذکر شود، نه اینکه کلام دیگری را بنام خود بکار برد.

آقای فارانی می نویسند که این کتاب، یعنی "شعر و شاعران"، به طرفداری از جامی نوشته شده است، نه بر علیه جامی، و سپس مطالبی از کتاب نقل می کنند که نمونه آنرا می آورم: «جامی با وجودیکه خود ستایشگر ماهر است از ستایشگران انتقاد می کند، با وجودی که متهم به سرقت شعری است، دیگران را از این اتهام بی نصیب نمی گذارد.»

از جناب فارانی سؤال می شود که اگر سخنان مذکور طرفداری از جامی بوده باشد، باید به شیوه تفکر و دآوری خود لختی ببینید تا شاید بتوانید سخن خوب و بد را از هم تمیز کنید!

آقای فارانی مطالبی از دیوان امیرشاهی از یک نویسنده دیگر ایرانی بدین مضمون نقل می کند:

«قرن نهم از نظر شعر دوران درخشان برای ادب فارسی نیست...» حال می بینیم که پروفیسر (ادوارد براون) انگلیسی، محقق و ادیب مشهور که تاریخ ادبیات فارسی را در چهار مجلد نوشته و همه محققین ایرانی پیرو و دنباله رو او بوده اند، شکوه ادبی این دوره را چگونه معرفی می کند:

« فر و شکوه ادبی شهر هرات در دوره اخیر تیموریان، هسان و همسنگ شهر غزنه در عهد سلطان محمود غزنوی می نماید.»

اگر قرن نهم از نظر شعر دوران درخشان برای ادب فارسی نباشد، پس کدام دوره را می توان دوره درخشان برای شعر فارسی دانست؟ در فاکولته ادبیات دوره تیموریان هرات به حیث دوره درخشش و شکوه ادبیات دری تدریس می شود. باید انسان در بیان مطالب از فکر سالم کار بگیرد، نه اینکه هر نویسنده ای چه از روی نادانی و یا تعصب، مطلبی را بنویسد، و ما آنرا بدون غور و اندیشه، طوطی وار نقل نمائیم!

این نویسنده (احراری) از جناب فارانی سؤال کرده بودم که موضوع تفاوت شعر از نظم برای بار نخست توسط ملک الشعراء بهار گردید و قبل از وی این مسأله طرح نشده بود، جناب فارانی درین مورد چنین نوشته است:

«لازم می دانم تا مطلبی را خدمت خوانندگان عرض کنم که برخلاف ادعای جناب احراری، قبل از جناب بهار بیان شده بود. این تفاوت از خود معیار هایی دارد که در گذشته و حال برای شعر شناسان مبرهن بود و است - نظم در لغت کلام موزون مقابل نثر تعریف شده است (1).»

درختم جمله مذکور شماره (۱) گذاشته شده و در آخر مقاله شماره (۱) را سخن علی اکبر دهخدا معرفی نموده است. اگر برداشت من درست باشد، صد در صد سخن دهخدا درست است که نظم کلام موزون است و در مقابل نثر تعریف شده که کلام غیر موزون است - سؤال درین است که اصل موضوع «تفاوت بین شعر و نظم» است و این موضوع، یعنی تعریف نظم و نثر، به آن موضوع «تفاوت بین شعر و نظم» چه ارتباطی پیدا می کند؟

آقای فارانی به ادامه می نویسد:

«شعر به معنی خاص کلمه ممکن است منظوم نباشد و هر لفظی نیز از مقوله شعر به حساب نیاید (۲)». (شماره (۲) یعنی سخن فوق را مربوط به مجتبی مهدی دانسته اند.)

آقای فارانی به ادامه گفتار خویش سخنانی از همین قماش آورده و آنرا به "رستگار فسایی" نسبت داده اند. تعجب در این است که این نقل قول ها را برای قناعت من آورده اند که گویی به قول ایشان "قبل از جناب بهار بیان شده بود." از جناب فارانی سؤال می شود که آیا این اشخاص، یعنی (دهخدا) و (مجتبی مهدی) و (رستگار فسایی) قبل از (بهار) این مطالب را بیان کرده بودند یا بعد از (بهار)؟

بهار و دهخدا معاصر بوده اند. بهار در ۱۲۶۶ هـ زاده شده و در سال ۱۳۳۰ هـ وفات کرده است. چهار سال بعد از آن یعنی در سال ۱۳۳۴ هـ دهخدا در گذشته است، و دهخدا چنانکه آقای فارانی نقل قول کرده اند از تفاوت بین شعر و نظم سخنی بمیان نیاورده است. آن دو تن دیگر که معلوم نیست سر شان به تن شان می ارزد یا نه، حتماً بعد از (بهار) سر بدر آورده اند و سخنان شان چه اعتباری می تواند داشته باشد که آنرا قابل استناد دانست.

آقای فارانی در همین رابطه می نویسند:

«ارسطو میان شعر و نظم فرق گذاشته است و اصل شعر را در معنی و مضمون آن می جوید.»

به پاسخ آقای فارانی باید گفت که ما در باره ادبیات فارسی یا دری صحبت می کنیم، نه در باره ادبیات یونان و جهان غرب: اولاً چرا از ارسطو مثال می زنید و ثانیاً در مضمون قبلی شما، از شما سؤال کرده بودم که ارسطو در کدام اثر خود این موضوع را بیان کرده و شما تاکنون پاسخ نداده اید - یعنی جناب شما موضوع مهم مأخذ را در نگارش رعایت نمی کنید!

آقای فارانی باز در همین رابطه می نویسد:

«ابوعلی سینا در این باره میگوید: اهل منطق را هیچ وجه تساوی و قافییه (نظم) در نظر نیست، مگر اینکه ببیند چگونه سخن خیال انگیز و شوراننده می شود.»

سؤال می شود: این سخن ابوعلی سینا به مسئله "تفاوت بین شعر و نظم" چه ارتباطی می گیرد؟ آقای فارانی در آخر این مبحث برای اثبات ادعای خود سروده مولانا جامی را آورده است:

چون زمانه سواد شعر ربود	خود بگو از سواد شعر چه سود
چه زنی در ردیف قافییه چنگ	کار بر خود کنی چو قافییه تتگ
هست نظمی لطیف عمر شریف	کش مرض قافییه است و مرگ ردیف
دل گرو کرده ای به نظم سخن	فکر کار ردیف و قافییه کن
کاملان چون در سخن بیفتند	اعذب الشعر کذب گفتند
آنچه باشد جمال آن ز دروغ	پیش اهل بصیرتش چه فروغ

این سروده هیچ مناسبتی در باره "تفاوت شعر از نظم" ندارد و از جناب مسعود فارانی سؤال می شود که:

■ ایشان از کدام بیت بالا به شاهد مقصود خود، یعنی تفاوت شعر از نظم، رسیده اند؟

■ و باساس کدام بیت بالا "شعر را از نظم" تفکیک کرده اند؟

اگر به معنی بیت پنجم دقیق توجه شود، مولانا جامی "سخن نظم" را در "ردیف و قافییه"، یعنی در کلام موزون" سفارش می کند.

جناب فارانی در اخیر سخنان خود گفته اند:

«خلاصه از آنجائی که (احراری) بیجا و بیمورد در فرعیات خارج از "تم" موضوع، زحمت بیجا کشیده اند، ولی در کل ایشان در باغ تشریف ندارند من از منظور کلی نوشته شان که خارج از موضوع بحث من بود چیزی حاصل نشد آنچه که من از تمام نوشته ایشان برداشت کرده ام این است که ایشان فرق بین شعر و نظم را نمی دانند.»

د پانو شمیره: له ۴ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

به پاسخ جناب فارانی باید گفت که ایشان که در داخل " تم " موضوع در باغ تشریف داشتند با سیاه کردن صفحات زیاد سایت، نه تا کنون توانسته اند که ادعای خود را که کسی قبل از (بهار) تفاوت شعر از نظم را مطرح کرده باشد، به اثبات برسانند و نه هم تعریف مشخصی از شعر و نظم و تفاوت میان آنها را به تصویر کشیده اند، فقط وقت خود و دیگران را با نقل قول های بعضی نویسندگان ایرانی و دنباله روی از ایشان ضایع کرده و به هدر داده اند - افزون بر آن از درک بسا مسایلی که خود نقل قول کرده اند عاجز مانده اند، گاهی از ارسطو یاد می کنند و گاه از ابن سینا، ایشان که خویشتن را در " تم " باغ تصور می کنند، بجای تقدیم دسته گلی، پشتاره خاری به سایت جهانی و پربیننده (افغان جرمن آنلاین) فرستاده اند که مخالف شئونات این سایت تلقی می شود.

جناب مسعود فارانی فقط در یک مورد به خطا و اشتباه خود اعتراف کرده اند که به استناد نشریه ایرانی که سخن "صاحب عباد" را به پاسخ مولانا جامی عوضی گرفته بودند، ولی در سایر مسایل و پرسش هایی که از ایشان شده بود و مرتکب خطاها و اشتباهات دیگری شده بودند، چشم فرو بسته اند. این نگارنده (احراری) از ایشان تقاضا می کنم که اگر خواستید به پاسخ این مضمون چیزی بنویسید، قبل از همه به سوالات ذیل پاسخ دهید:

این سروده هیچ مناسبتی در باره "تفاوت شعر از نظم" ندارد و از جناب فارانی سؤال می شود که:

- ۱- آیا سگریت در زمره وسایل عصری و مدرن بشمار می آید؟
- ۲- مراد از دانش الزامی شعر و جهان چیست؟ توضیح بدهید؟
- ۳- نوشته بودید: «وقتی شما مرثیه می سرانید، موضوع سیاسی را در نظم می آرید.» از شما سؤال شده بود که مرثیه چطور موضوع سیاسی شده می تواند؟ و شما جواب ندادید. لطفاً توضیح بدهید.
- ۴- نوشته بودید: «زبان قلمروی است که تمام زوایا و پست و بلندش بار بار کشف شده» از شما سؤال کرده بودم که آیا کشف چند بار صورت می گیرد یا فقط یکبار؟ لطفاً جواب بدهید.
- ۵- نوشته بودید که «ابهام در شعر ضروری است» به پاسخ شما گفته بودم که "ابهام" نیست و آن عیب شعر است، یعنی مراد (ابهام) است. درین باره لب فرو بستید و به اشتباه خود اعتراف نکردید.
- ۶- از اشتباهات دوره شباب و نوباوگی مولانا جامی یاد کردید. این مطالب را از کدام مأخذ بدست آورده اید؟ لطفاً توضیح دهید.
- ۷- در مقاله اخیر خود از "علم ذاتی" یاد کرده اید. این اصطلاح را از کجا گرفته اید؟
- ۸- سنگ شعریت بسینه می زنید، ولی هرگز تعریفی از شعریت ارائه نکرده اید. لطفاً تعریف علمی از شعریت را که قبول شده، یعنی "جامع و مانع" باشد، ارائه نمایند.
- ۹- همان اشعار مولانا جامی را که به نظر شما شعر نمی باشند، بلکه نظم یا نظمک می باشند، معرفی کنید، و همان هائی را که به نظر شما شعر می باشند، مثال بیاورید. به عبارت دیگر جناب شما در بین شعر و نظم تفاوتی قایل می باشید، برای اینکه من و همه بینندگان و خوانندگان این سایت وزین این تفاوت را بصورت برجسته دیده و فهمیده بتوانند، لطفاً از هر کدام یک مثال ارائه نمایند.
- ۱۰- سروده شما را که در سایت وزین افغان جرمن آنلاین به نشر رسانده بودید، خواندم. این شعر بیمزه و مملو از نواقص عروضی کاش درین سایت جهانی نشر نمی شد. به خاطر طولانی شدن این مقال عجالاً از طرح آن صرف نظر می شود.

در پایان از مسؤلین محترم سایت افغان جرمن آنلاین محترمانه خواهش می رود که اگر جناب مسعود فارانی به پاسخ من چیزی می نویسند، که حق مشروع شان است، اما قبل از آن باید به همه سوالات فوق جواب بدهند، در غیر آن به منظور جلوگیری از به درازا کشانیده شدن موضوع، جواب شان باید از طرف متصدیان محترم این سایت فقط در یک صورت چاپ شود که به سوالات فوق جواب گفته باشند. با عرض سلام و احترام .

عبدالعلی نور احراری - شهر فریمان، کلفورنیای شمالی - مورخ ۹ جولای ۲۰۱۳

د پانو شمیره: له ۵ تر ۵

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ